



علامه طباطبایی، تفسیر المیزان و چالش ذهن به مثابه تابلوی سفید

مقدمه تفسیر المیزان حاوی مبانی اندیشه علامه طباطبایی است. نگاهی به مقدمه این اثر عظیم می‌تواند تلاشی برای شناخت روش علامه باشد. به نظر می‌رسد روش علامه به چالش‌های ذهن به مثابه تابلوی سفید مبتلا باشد.

مقدمه تفسیر المیزان حاوی مبانی اندیشه علامه طباطبایی است. نگاهی به مقدمه این اثر عظیم می‌تواند تلاشی برای شناخت روش علامه باشد. به نظر می‌رسد روش علامه به چالش‌های ذهن به مثابه تابلوی سفید مبتلا باشد.

علامه طباطبایی در مقدمه تفسیر المیزان به بیان مبانی خود می‌پردازد. وی می‌کوشد با معرفی جریان‌های تفسیری اشکال آن‌ها را بیان کند. در نهایت ایشان روش خود را ارائه می‌کند.

اشکال مشترک تفاسیر موجود

علامه در تفسیر المیزان رویکردی تاریخی دارد. وی کوشش کرده است در این مقدمه انواع مختلف تفسیر را که پیش از وی و در زمان وی دارای اعتبار سنتی هستند را بیان کند. وی از طبقه اول و دوم مفسرین آغاز کرده است. طبقه اول جمعی از صحابه و طبقه دوم تابعین هستند.

روش دیگر تفسیری نزد محدثین جسته شده است که در آن مفسر در تفسیر آیات از خود پرسیده‌اند که صحابه و تابعین درباره این آیات چه گفته‌اند، جواب این سوالات تفسیر آیه حساب می‌شد و ایشان «هر جا هم که در تفسیر آیه روایتی نرسیده بود توقف می‌کردند».

متکلمین روش دیگری داشتند و آیه را طوری تفسیر می‌کردند که موافق نظر خود باشد. فلاسفه و متصوفه نیز چنین بودند. «آنان نیز به همان دچار شدند که متکلمین شدند، وقتی به بحث در پیرامون قرآن پرداختند، سر از تطبیق و تاویل آیات مخالف با آرا مسلم شان در آوردند».

متصوفه از نظر علامه در این زمینه افراط کرده‌اند و «جنایت خود را به آنجا بکشانند، که آیات قرآنی را با حساب جمل و باصطلاح بازتر و بیشتر و حروف نورانی و ظلمانی تفسیر کنند، حروفی را نورانی و حروفی دیگر را ظلمانی نام گذاشته، حروف هر کلمه از آیات را به این دو قسم حروف تقسیم نموده، آنچه از احکام که خودشان برای این دو قسم حروف تراشیده‌اند، بر آن کلمه و آن آیه مترتب سازند».

روش دیگر تفاسیر از نظر علامه تفاسیر مبتنی بر علم تجربی، اجتماعی مبتنی بر اصالت ماده و عمل است، این رویکرد تفسیری «در دین و معارف آن هر چه که از دایره مادیات بیرون است و حس آن را لمس نمی‌کند، مانند عرش و کرسی، و لوح و قلم و امثال آن» را تاویل می‌کند.

علامه طباطبایی اشکال همه تفاسیر را واحد می‌داند و بیان می‌کند که «این تفاسیر آنچه از اباحت علمی و یا فلسفی بدست آورده‌اند، بر قرآن کریم تحمیل نموده‌اند، بدون اینکه مدالیل آیات بر آنها دلالت داشته باشد، و در نتیجه تفسیر اینان نیز تطبیق شده، و تطبیق خود را تفسیر نام نهاده‌اند، و حقایق قرآن را به و لازمه این انحراف (همانطور که در اوائل گفتار اشاره کردیم) این شد که قرآنی که خودش را به (هدی للعالمین)، و (نورا مبینا)، و (تبیاناً لکل شیء)، معرفی نموده، هدایت نباشد، مگر به کمک غیر خودش، و بجای نور مبین مستنیر به غیرش باشد، از غیر خودش نور بگیرد، و بوسیله غیر خودش بیان شود، حالا آن غیر چیست؟ که ما را بسوی قرآن هدایت می‌کند، و به قرآن نور و بیان می‌دهد؟!»

علامه در بخش دیگری از مقدمه تفسیر مهم خود، دو روش کلی برای تفسیر بیان می‌کند، در روش اول قرآن توسط غیر خود فهمیده می‌شود و شرط لازم فهم چیزی به غیر از آیات قرآن است و در روش دوم معنای یک آیه را می‌توان با جستجو در آیات دیگر یافت. علامه معتقد است که روش پیامبر و امامان معصوم (ع) همین روشی است که وی بیان می‌کند، وی می‌گوید: «این پیغمبر و این امامان اهل بیت علیهم‌السلام، طریقه‌شان در تعلیم و تفسیر قرآن کریم، بطوری که از احادیث تفسیری آنان بر می‌آید، همین طریقه‌ای است که ما بیان کردیم».

علامه طباطبایی و چالش ذهن به مثابه تابلوی سفید

علامه طباطبایی در ابتدای تفاسیر خود به بیان تاریخ تفاسیر پرداخته و البته این تاریخ در نوعی بی‌زمانی صورت می‌گیرد. ایشان سیر تفاسیر را مطرح نکرده است، بلکه روش‌های تفسیری را در کنار هم به صورت مجزا بر شمرده است. علامه طباطبایی در هر بخش هم به شرح روش تفسیری و هم به بیان اشکال آن می‌پردازد، به نظر می‌رسد روش‌های تفسیری مختلف نه از جهت اختلاف‌شان، بلکه از نظر اشتراک‌شان بررسی شده‌اند، به این معنا که این تفاسیر بر مبنای نظر کلی علامه باز تعریف شده‌اند. در این میان آنچه هست، تفسیر حقیقی است، آنچه علامه می‌گوید و تفسیر نادرست، که دیگر تفاسیر روایی، کلامی، فلسفی، صوفیانه، علمی و هر تفسیر دیگری که مخالف روش تفسیر علامه است را شامل می‌شود.

علامه معتقد است همه تفاسیر تلاش کرده‌اند که برای فهم قرآن از غیر آن مدد جویند، به عبارتی دیگر در تفاسیر مورد نقد علامه شرط لازمی به غیر از قرآن برای تفسیر وجود دارد که آن شرط لازم می‌تواند روایت، عقیده مذهبی، کلامی، فلسفی، علمی، اجتماعی و ... باشد.

اما آیا می‌توان با ذهنی خالی از تئوری‌های کلامی، فلسفی، تاریخی و ... به سراغ قرآن رفت؟ به نظر می‌رسد علامه طباطبایی از بیان این‌که شرط لازم برای تفسیر آیات قرآن به وسیله خود آیات قرآن علم به زبان عربی است، صرف نظر کرده است. اما به نظر می‌رسد زبان عربی به تنهایی باز برای فهم آن کافی نباشد و باید کوشید به مقتضیات زبان عربی از نظر لغت و ساختار در دوران نزول علم داشت.

از سویی دیگر فهم آیات قرآن بدون فهم به معنای کلی ناممکن است، به بیان دیگر، هیچ فردی فارغ از فهم به معنای کلی نیست. هر انسانی با داشتن فهم انسانی که در جریان آموزش آن را واجد شده است، به فهم می‌پردازد، خود این فهم تاریخی است. فهم انسان از قرآن در نسبت با تاریخ و زمانه او معنا می‌یابد، زیرا او باید قرآن را در زندگی خود اجرا کند که در نسبت با گذشته تغییر کرده است. از سویی دیگر افهام برابر نیستند، نمی‌توان گفت هر کسی با هر فهمی، آیه و آیاتی خاص از قرآن را لزوماً در ارتباط با هم و به کمک هم بفهمد.

تأثیر آموزش‌های فقهی، فلسفی، سیاسی و ... در شکل‌گیری فهم مفسر غیرقابل اجتناب است از این‌رو چگونه می‌توان تنها با استناد به آیات قرآن و عدم لحاظ چنین تأثیری سخن از تفسیر قرآن به میان آورد، به نظر می‌رسد تفاسیر روایی، کلامی، فلسفی، علمی و اجتماعی به نوعی بازتاب فهم‌های ناگزیری باشد که مفسر داشته است. به نظر می‌رسد از حیث معرفت‌شناختی علامه به نوعی ذهن به مثابه تابلوی سفید قائل است، ذهنی که تنها به صورتی مکانیکی و یا روشمند معنای آیات را از دیگر آیات در می‌یابد، اما علامه امکان چنین ذهنی را بیان نکرده است.

میثم قهوه‌چیان